

شتاب کردم که آفتاب بیاید، نیامد بود و نمود امروز ما در فیلم «پیرپسر»

تقدیر ادبی

حمید نامجو*



توجه: در نوشته‌ی حاضر چکیده‌ای از داستان فیلم پیرپسر ارائه شده، از این‌رو، مطالعه‌ی آن به کسانی که مایل نیستند قبل از مشاهده‌ی فیلم از داستان آن مطلع باشند، توصیه نمی‌شود.

علی‌رغم آن‌که نخستین اکران فیلم «پیرپسر» همزمان با جنگ دوازده‌روزه آغاز شد، و در جشنواره‌ی فیلم فجر ۱۴۰۳ در بخش «خارج از مسابقه» به نمایش درآمد، این فیلم در دومین هفته‌ی اکران خود رکوردهای فروش در سال‌های اخیر را پشت سر نهاد و انتظار می‌رود به یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران تبدیل شود. کشاندن مردم به سینما آن هم پس از پشت سر نهادن دوازده روز پراز ترس و وحشت و وجود دل‌های افسرده و گاه سوگمند بدون تردید نشانه‌ی هوشمندی و موفقیت کارگردان است. پیرپسر طولانی‌ترین فیلم سال‌های اخیر است. کارگردانی که توانسته اغلب قریب به اتفاق تماشاگران را به مدت سه ساعت و ۱۵ دقیقه بر صندلی سینما بنشاند بدون تردید راز جادوی سینما را کشف کرده است.

فیلم پیرپسر ۴ شخصیت اصلی دارد:

۱- پدری مجرد بنام غلام. مردی لایبالی و عیاش که پای ثابت به اصطلاح «پلنگ‌خانه»ی در پشت یک سمساری است. آدمی سلطه‌جو که جز به منافعش نمی‌اندیشد و هیچ فرصتی را برای لذت‌جویی از دست نمی‌دهد.

۲- پسر کوچک‌ترش رضا که در یک معاملات ملکی شاغل است. آرزوی او فروش خانه توسط غلام است تا از این رهگذر سهمی نیز نصیب او شود. سرسختی غلام باعث شده گاه رضا حتی به قتل پدرش نیز فکر کند.

۳- پسر بزرگش علی عاقل و محبوب و کتابخوان است و موقتاً در «شهرکتاب فرشته» کار می‌کند. او به‌نوعی تنها نقطه‌ی تعادل و ثبات این خانواده‌ی سه نفره است.

شتاب کردم که آفتاب بیاید، نیامد

۴- رعنا، زنی مطلقه و مستأصل که دنبال موفقیت در عالم هنر است اما تاکنون توفیقی نداشته. او در پی خانه‌ای ارزان برای اجاره و وامی با بهره‌ی کم است تا به زندگی‌اش سروسامان دهد.

خانه‌ای بزرگ و قدیمی در بالای شهر، اثاثیه‌ی کهنه و کثیف، بی‌نظمی و آشفتگی، گفت‌وگوها و جدل‌ها و مناسبات پرتنش و سلطه‌گرانه‌ی غلام با پسرانش موقتی بودن همه چیز را به تماشایی القا می‌کند. یا وقوع اتفاقی غیرمنتظر در راه است یا هر سه سعی دارند بر واقعهای هولناک سرپوش گذارند و آن را از ذهن بیرون کنند؟ این وضعیت «نه جنگ و نه صلح» ادامه دارد تا آن که روال جاری از جایی شروع به تغییر می‌کند. همیشه وقوع اتفاقی یا اضافه شدن کسی باعث برهم خوردن روال عادی یک قصه می‌شود. دقیقاً مثل خود زندگی. یک نقطه‌ی عطف، یک حقیقت جدید استنباط و ایقان ما را به هم می‌ریزد. در این فیلم نیز کاراکتر چهارم وارد قصه می‌شود تا حقایق تازه‌ای آشکار شود.

غلام رعنا را در مغازه سمساری «غمخور»! می‌بیند. جوانی، زیبایی و رفتار زن و البته نیازش به اجاره‌ی آپارتمان دندان طمع غلام را تیز می‌کند. دامش را پهن کرده و طبقه‌ی فوقانی خانه را به قیمت «هرچقدر راضی هستید» به رعنا اجاره می‌دهد. به پسرانش نیز اخطار می‌دهد که قصد ازدواج با او را دارد تا در خیالی نیافتند. غلام برای جلب رضایت زن به هرکاری دست می‌زند. سمسار که از نیاز شدید زن به پول خبر دارد نقش راهنما را بازی می‌کند. از طرف دیگر زن بین خودش و علی، فرزند بزرگ غلام، احساس تجانس دارد. دلش می‌خواهد دل او را صاحب شود. رابطه دوستانه‌تر می‌شود و این تمایل خشم غلام را برمی‌انگیزد. غلام که سلاحی جز پول ندارد تصور می‌کند اگر علی نبود به مقصدش می‌رسید. به زن پول فراوانی پیشنهاد می‌کند تا در ازای آن یک شب در خانه‌ی زن ولو در اتفاقی دیگر بخواهد. علی بازی را باخته اما هنوز ناامید نیست. غلام روز بعد زن را با زور و تهدید به خانه‌ی خلوتی می‌برد. نتیجه‌ی آن کشمکش پس از بازگشت غلام به خانه مشخص می‌شود. علی و رضا تصمیم می‌گیرند از غلام اعتراف بگیرند. و این تصمیم پایان قهرآمیز و خونین فیلم را رقم می‌زند.

یکی از نقاط برجسته‌ی این فیلم بازی‌های درخشان این چهار نفر است و از میان آنها باید به بازی شگفت‌انگیز حسن پورشیرازی نمره‌ی کامل داد.

در این فیلم روایت ماجرای اصلی به صورت خطی و منطبق با گذر زمان واقعی جلو می‌رود اما در لابه‌لای این صحنه‌ها گذشته‌ی غلام و پسرانش و خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنند نیز روایت می‌شود. غلام موجودی شرور و مهارناپذیر است که هیچ حقی برای دیگران قائل نیست. هیچ شفقتی نسبت به پسرانش ندارد. او برای رسیدن به مطامع و لذت‌های خودش از هیچ کاری رویگردان نمی‌شود. شباهت او به «کارامازوف پدر» شگفت‌انگیز است. غلام مصداق مسلم این باور «داستایفسکی» است که شر در وجود آدمی نهاده شده است. داستایفسکی باور داشت که آدمی علی‌رغم آگاهی‌اش از خیر و شر و فرامین اخلاقی و علی‌رغم داشتن عقل سلیم و حتی با وقوف کامل از مجازات‌ها و عقوبت‌های احتمالی بازهم به شر گرایش دارد و این گرایش ذاتی است یعنی با روح و جان درهم تافتة شده است. از نگاه او محرک بروز شر و رفتار شرورانه احساس قدرت است. درواقع این قدرت است که منبع اصلی شر است.

غلام موجودی سلطه‌طلب است و در مواجهه با کسی که قدرت او را دست‌کم بگیرد و به اصطلاح بخواهد برایش بازی درآورد واکنش‌هایش سهمناک‌تر و بی‌رحمانه‌تر خواهد شد. این موجود شرور هم نماد قدرت و سلطه‌جویی است و هم نماد رجلیت و «مردانگی». در چالش و درگیری با پسرانش نیاز او به سلطه‌گری برانگیخته می‌شود و در رودرویی با زنان آن حس مردانگی و نرینه بودن یا همان رجلیت. و این هردو خشم مهارنشده‌ی او را برمی‌انگیزانند.

از نگاهی دیگر فیلم پیرپسر روایتی تازه از عارضه‌ی کهنه‌ی مردسالاری در جامعه‌ی ماست و چالش‌هایی که از این بیماری نشأت می‌گیرد و بر تمام لابه‌های اجتماعی جامعه ما سایه می‌اندازد. درواقع داستان این فیلم همزمان ماجرای زندگی سوگناک زنانی است که به شکلی در زندگی غلام حضور داشته‌اند.

غلام با همسر اولش کنار نیامده چون مرتبه‌ی اجتماعی بالاتری داشته. او در مقابل آن زن احساس حقارت می‌کرده. کارهای خلافت باعث شده زن از او بگریزد و او هم در مقابل ماترک خانواده‌اش را بالا کشیده است. نحوه‌ی برخورد او با پسرش علی درواقع ادامه‌ی درگیری‌های غلام با همسر اولش است. رقابت با آن زن جای خود را به رقابت با علی داده است. او علی را درجای او نشانده تا به جای مادرش آشپزی کند، ظرف و لباس بشوید و خانه را جارو بکشد.

شتاب کردم که آفتاب بیاید، نیامد

زن دوم غلام نیز احتمالاً به دلیل کناره‌جویی یا اکراه از او، و سرکوب حس مردانگی در غلام، به داشتن رابطه‌ای گناه‌آلود متهم شده. غلام نه تنها او را به قتل رسانده بلکه پسرش را به حرام‌زاده و نامشروع بودن متهم می‌کند. او رضا را نشانه‌ی رابطه‌ی ننگ‌آلود همسر دومش با دوستی به نام خسرو می‌داند. مدام پسرک را تحقیر می‌کند تا از مادر او انتقام بگیرد. گویی کشتن زن به اندازه‌ی کافی او را تشفی نداده و آتش انتقام را سرد نکرده است.

غلام مالا مال از نیاز به سلطه‌گری و ارضای حس مردانگی است. روابط کوتاه‌مدت و پر از خشونت نمی‌تواند مرهمی بر نامرادی‌هایش باشد. او حتی در کوچه و خیابان دنبال شکار می‌گردد و از مزاحمت برای زنان نیز رویگردان نیست. غم‌خوار می‌گوید باید ازدواج کند شاید سرگردانی‌هایش تمام شود. غلام تصویری کند داشتن همسری دائمی آرام‌اش کند. اما از بخت بد رعنا در دامش می‌افتد. علی‌رغم موانعی که رعنا بر سرراهش می‌گذارد او نمی‌خواهد باور کند که رعنا لقمه‌ی او نیست. رانه‌ی غلام در این تمنا همان حس مردانگی سلطه‌جوست. تحمل نه شنیدن و مقاومت کردن ندارد. زن متعلق به مرد است. به‌خصوص حالا که او خواسته و بر این خواستن اصرار دارد زن حق مخالفت ندارد. اما داستان از جایی پیچیده‌تر می‌شود که رعنا تمایلش به علی و علی هم تمایلش به رعنا را آشکار می‌کند. او حالا دو حریف دارد. و این هر دو را باید یک‌به‌یک سرچایش بنشاند. او مثل هر آدم سلطه‌طلبی از هیچ کاری برای رسیدن به هدفش رویگردان نیست. رشوه می‌دهد. التماس می‌کند. تهدید می‌کند و در آخرین قدم وقتی ناکام می‌ماند برای بار دوم دست به قتل می‌زند. غلام قابل‌درمان نیست. او نماد باور مردسالارانه است. زنان برای لذت مردان و البته اطاعت از آنان آفریده شده‌اند. هرمانعی خلاف قانون طبیعت است و باید حذف شود حتی اگر پسرش باشد. پایان ماجرا قابل پیش‌بینی است. کارگردان فیلم با ظرافت تمام و بی آن‌که آن دو زن دیگر را برصحنه بیاورد داستانی بی‌نقص در مورد سرنوشت زنانی را روایت کرده که حاضربه پذیرش نقشی نبودند که مردان سلطه‌جو برایشان تعیین کرده‌اند.

وجود خانه‌ای بزرگ و قدیمی در این فیلم و ویژگی‌های شخصیتی فردی که آن را تصاحب کرده و پسرانش و در ادامه ماجرای نه‌چندان غریبی که در این خانه اتفاق می‌افتد، ممکن است ذهن تماشاگر فیلم را به خانه‌ی مشترکی که همه‌ی ما در آن

زندگی می‌کنیم معطوف نماید. به عبارت دیگر فیلم پیر پسر گویی پیش از هر انگاره‌ای بازنمایی تجربه‌ی شرایط اجتماعی ایران در سال‌های گذشته است. خانه‌ای آشفته و پرتنش که گویی صاحبانش آن را رها کرده‌اند. خانه‌ای که مالکیت آن به ثمن بخش ممکن شده است. نه کوششی برای سامان‌بخشی به آن می‌شود و نه کورسوی امیدی در آن به چشم می‌خورد. هراتفاقی در آن باری‌به‌هرجهت است. جامعه‌ای که سامان اجتماعی آن در دوران انقلاب به‌هم ریخته اما هنوز نتوانسته است در سامان جدید به نظم درآید و چارچوب اجتماعی دیگری را مستقر سازد. غلام از این‌که در خیابان مزاحمت درست کند ابائی ندارد. حتی چماقی در دست می‌گیرد تا اعتراض‌کنندگان را سرجایشان بنشانند. ساکنان این خانه بلامتکلیف و سرگردان‌اند. یا مثل رضا با امیدهای واهی روزگار می‌گذرانند یا مثل علی صبوری می‌کنند و زبان به دندان می‌گیرند. گاهی هم مثل رعنا به هر خس و خاشاکی که بتواند حتی یک لحظه آنان را بر روی آب نگه دارد چنگ می‌اندازند. نسل جوان آویزان و بی‌فرداست و نسل گذشته در پی فراموش کردن خود و غرق شدن در اشکال رؤیایی دود برآمده از سینه‌ها. نسل جوان پرت و سرگشته و ناامید جان می‌کند و نسل قبل از آن گرفتار رؤیاهای نشئگی افیون است. فیلم پیرپسر از این منظر آینده‌ای تمام‌نما از زندگی امروز ما و از بود و نمود ماست. رعنا یکی از قربانیان این شرایط اجتماعی است. بودوباش خانوادگی‌اش نمی‌تواند نقطه‌ی اتکابی برای او باشد. او ازدواج کرده تا از آن شرایط بگریزد. اما این اقدام نتوانسته به او در رسیدن به آرزوها و محقق ساختن توانایی‌هایش کمکی بکند. اکنون جدا شده و می‌خواهد خودش گلیم زندگی را از آب بکشد. اما به‌هردوری می‌زند باز نمی‌شود. در شرایطی که او زندگی می‌کند آیا می‌توان به‌دلیل هم‌دستی با غلام و بر علیه علی که دوستش دارد او را به بی‌اخلاقی متهم کرد؟ رعنا علی‌رغم تجربه‌ای که اندوخته تصور می‌کند می‌تواند پول غلام را گرفته و مدتی او را بازی دهد و بعد هم بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای از دستش خلاص شود. رعنا از اهالی کوچه‌ی هنر است و این انتخاب اتفاقی نیست. برخورد رعنا یادآور رفتار برخی از اهالی فرهنگ با صاحبان قدرت است. کسانی که تصویری کردند می‌شود کج‌دار و مریز با مراکز قدرت کنار آمد و نانی از سفره‌ی آنان برداشت. هنرمندان و نویسندگان بسیاری در دوران اصلاحات چنین توهمی داشتند. سعی کردند با معیارهای حاکمیت کنار بیایند. برخی حتی تصور

شتاب کردم که آفتاب بیاید، نیامد

می کردند می توانند بر نگاه حکومت به مقوله‌ی فرهنگ تأثیر بگذارند. اما خیلی زود و پیش از آن که تصور می کردند آنان را بر سر دوراهی انتخاب قرار دادند. رعنا دقیقاً مصداق هنرمندان و بازیگرانی است که دست درسفاهی حاکمیت داشتند اما در بیرون از ایران یا در فرصت‌های معدودی که دست می داد در نقش منتقد و اپوزیسیون ظاهر می شدند. بی آن که بدانند امثال غلام از وسط بازی بی زار هستند و گندم نمای جوفروش را تحمل نمی کنند. یا با مایی یا برما. رعنا با این تصور که هر وقت باب میلش نبود کنار می کشد با غلام وارد بازی می شود. اما غلام او را محاصره کرده. یا باید تنش را بدهد یا جانش را. بازی با غلام بازی با دم شیر است.

رضا بی خبر از آن چه غلام در زیر موزائیک های حیاط چال کرده است می خواهد غلام را برای فروش خانه متقاعد کند. او مدام اصرار می کند بی آن که بداند در ذهن غلام چه می گذرد. زیرو رو شدن این خاک جنایت‌های پنهان شده‌ی بسیاری را برملا خواهد کرد. به همین دلیل غلام تا پای جان می جنگد. علی نیز آن قدر تحمل می کند که تبدیل به پیرپسر می شود. او پذیرفتن شرایط را قبول کرده است. رد چنگ‌های رعنا بر پشت غلام را نمی بیند و می گذارد غلام لت و پارش کند.

غلام نیز که با فریب کاری مالکیت خانه را به دست آورده است به هیچ ترتیبی حاضر نیست آن را از دست بدهد. او خودش را صاحب بی چون و چرای خانه و پسرانش می داند. او هم قانون است و هم مجری قانون.

فیلم پیرپسر پر از نشانه است. نشانه‌هایی که هریک می توانند تفسیرها و تعبیرهای متفاوت و متکثری بر فیلم بار کنند. این نشانه‌ها اتفاقی نیست و هریک با هوشمندی تمام نشانه‌گذاری شده اند. از تابلوهای نقاشی، آینه ها، بیت شعری بر دیوار، جانمایی اشیای مختلف گرفته تا تکیه کلام‌ها، متلک‌ها، موسیقی و ترانه‌ها، حرکات سر و بدن هر کدام نشانه و اشاره‌ای است به آنچه کارگردان در ذهن دارد. هیچ چیز در این فیلم اتفاقی نیست. گرچه گاهی باعث مطول شدن فیلم شده‌اند.

بدون تردید یکی از جذابیت‌های این فیلم بازی درخشان و نفس گیر حسن پورشیرازی است. چه بسا که ظاهر شدن در این نقش نه فقط بهترین کار در طول عمر بازیگری او بلکه شاید بهترین بازی نقش «بدمن» در کل تاریخ سینمای ایران باشد. بعد از آن باید به رابطه‌ی پرفراز و فرود علی و رعنا اشاره کرد که خود به نوعی بازنمایی

تصویری دلخواه از عشق و رابطه‌ی عاشقانه است. در این رابطه از واژه‌های تکراری و ادا و اطوارهای لوث شده و رمانتیک خبری نیست. صورت واقعی این رابطه فهرست بالابندی از نیازها و نداشتن‌ها و محدودیت‌ها و بیم‌وهراس‌هاست. دست‌وپازدن برای جستن مفری برای رهایی از این وضعیت ناهنجار و رسیدن به آرامشی دلخواه. تنها درپس‌زمینه‌ی این جنگ و جدال‌هاست که ما میل و نیاز عاشقانه به دیگری و به پذیرفته شدن را حس می‌کنیم. درواقع عشق شرمگنانه صورت خود را پنهان کرده است. این نیز به نوعی تصویری واقعی است از وضعیت امروز جوان‌ها. عشق‌های زیبایی که در لابه‌لای چرخ واقعیت له می‌شوند و هرگز فرصت بروز پیدا نمی‌کنند. رعنای علی هرکدام در این دنیای پر از تناقضات دست‌وپا می‌زنند اما موفق به پیدا کردن خود نمی‌شوند.

غم‌ناک‌ترین بخش این فیلم داستان زندگی رضاست. رضا مورد نفرت غلام است چون او را نتیجه‌ی رابطه‌ی مادر رضا و دوستش می‌داند. حرام‌زادگی بنا بر روایات مذهبی گناهی غیر قابل‌بخشش است. او در باور عامه یا قاتل پدرخواهد شد یا همبستر مادر. غلام از رضا می‌ترسد. در عین حال مدام او را به این دلیل که مادرش با مردی دیگر گریخته و به خارج رفته تحقیر می‌کند. در حالی که می‌داند که دروغ می‌گوید. رضا گاهی در پنهانی‌ترین رؤیاهایش به دیدار مادر می‌رود. تنها در آخرین سکانس‌های فیلم است که انگار درمی‌یابد که مادرش هرگز از آن‌جا نرفته. رضا سال‌ها قبل از مرگ واقعی‌اش قربانی شده و جای خوشوقتی است که کارگردان جسورانه این باور سنتی و عامیانه را به چالش می‌کشد.

اما مهم‌ترین دلیل جذابیت فیلم پیرپرسر شکل‌گیری فیلم‌نامه بر مبنای ادبیات و به‌خصوص ادبیات کلاسیک است. در [یادداشتی](#) بر فیلم «دانه‌ی انجیر معابد» که در همین سایت منتشر شد اشاره شده بود که بزرگ‌ترین ضعف اغلب کارگردان‌های حتی صاحب‌نام ما عدم شناخت لازم از ساختار قصه، نحوه‌ی شخصیت‌پردازی، الزامات و اصول قصه‌نویسی در ساختن فیلم‌های داستانی است. در مقابل فیلم‌های داستانی موفق فیلم‌هایی هستند که یا براساس یک قصه‌ی خوب و کامل ساخته شده‌اند مثل فیلم‌های گاو، اجاره‌نشین‌ها، شازده احتجاب، خاک، درباره‌ی الی و ... یا کارگردان خودش قصه‌نویس است مثل ناصر تقوایی، ابراهیم گلستان و...

شتاب کردم که آفتاب بیاید، نیامد

برهمن مینا در فیلم پیرپسر بسیاری از شخصیت‌های فیلم شخصیت‌هایی آشنا به نظر می‌رسند و همچنان که کارگردان شجاعانه در تیتراژ فیلم آورده در پرداخت فیلم‌نامه و پرسناژها از ادبیات کلاسیک گرته‌برداری کرده است. اشاره شد که شخصیت غلام مشابه شخصیت کارامازوف پدر است با همان رفتار و ویژگی‌های شخصیتی. مظهر بی‌بدیل رذالت و نماد وجود شر در نهاد انسانی. رعنا نیز شباهت غریبی به «گروشکا» در همان رمان دارد. دختری که عاشق دیمیتری است اما به‌خاطر به‌دست آوردن پول پنهانی به‌خانه‌ی کارامازوف پدر می‌رود. علی نیز هم‌زمان برخی از رفتارهای «شاهزاده میشیکین» در رمان «ابله» و «ایوان کارامازوف» را با خود دارد. جوانی بی‌ریا و ساده‌دل، باسواد و مثبت‌نگر. توجه کردن به حرف دیگران و جدی گرفتن آنها باعث شده که دیگران او را ابله تصور کنند در حالی که از تمام اشخاص رمان باهوش‌تر است. او نقطه‌ی مقابل کارامازوف پدر است. رضا نیز بخشی از «دیمیتری» است. او نیز مثل دیمیتری دنبال گرفتن سهم‌الارث خود از پدر است. او حتی در حضور دیگران از کشتن پدرش حرف می‌زند. اما واقعاً جرأت این کار را ندارد. کارگردان ضمن گرته‌برداری از این شخصیت‌های آشنا به هر کدام چیزی افزوده است تا داستان خودش را تعریف کند. اکتای براهنی با فیلم پیرپسر جایگاه خود را به‌عنوان فیلم‌سازی مطرح در بین کارگردانان نام‌آشنای ایران تثبیت کرد.